پژوهشی در نهج البلاغه

**(ترجمه کتاب تأملات في نهج البلاغة)**

**مؤلف:**

 **ش. صالح درویش**

**مترجم:**

 **محمد ابراهیم کیانی**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | پژوهشی در نهج البلاغه |
| **عنوان اصلی:** | تأملات في نهج البلاغة |
| **مؤلف:** | ش. صالح درویش |
| **مترجم:** | محمد ابراهیم کیهانی |
| **موضوع:** | بررسی عقاید مذهبی شیعه (زیارت قبور، شفاعت، علم غیب، امامت و مهدویت، خمس) |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | آبان (عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری |
| **منبع:**  |  |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.****www.aqeedeh.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |
| contact@mowahedin.com |

**بسم الله الرحمن الرحیم**

فهرست

[فهرست ‌أ](#_Toc434154592)

[اشاره 1](#_Toc434154593)

[ديباچه 3](#_Toc434154594)

[نعمت عقل 3](#_Toc434154595)

[نهج‌البلاغه از نگاه شيعيان 5](#_Toc434154596)

[نهج‌البلاغه از نگاه سنّی‌ها 7](#_Toc434154597)

[خلافت و امامت در نهج‌البلاغه 9](#_Toc434154598)

[صحابه از نگاه علی مرتضی 15](#_Toc434154599)

[نکوهش و انزجار علی مرتضی از پیروان دروغینش 31](#_Toc434154600)

[حذرداشت و زنهار علی مرتضی از غلو 32](#_Toc434154601)

[عصمت امامان از دیدگاه شیعه، بدین قرار است: 36](#_Toc434154602)

[پی‌گفتار 42](#_Toc434154603)

اشاره

خواننده‌ی گرامی! بر شما پوشیده نیست که اینک فتنه‌ها و مصیبت‌های زیادی، امت اسلامی را دربرگرفته است؛ شاید یکی از مهم‌ترین خاستگاه‌های وضعیت نابسامان امت اسلامی در عصر حاضر، گسترش اختلافات و چند‌دستگی‌های مسلمانان و در پی آن جبهه‌گیری‌ها و دسته‌بندی‌های گوناگون درمیان آنان باشد. پیامد وجود اختلافات، باعث شده تا این امت به دسته‌هایی همچون‌: اهل سنت و جماعت، شیعیان دوازده امامی، اسماعیلیان، خوارج و… تقسیم شوند؛ همچنین گروه‌های دیگری با باورداشت‌های گوناگون از هر یک از این فرقه‌ها به‌وجود آمده‌اند. از این‌رو امروزه تلاش برای وحدت و یک‌پارچگی امت اسلامی، ضرورتی گریزناپذیر گشته و این وظیفه را فراروی عالمان و اندیشمندان فرقه‌های مختلف نهاده تا بکوشند که اسلام را بدور از تعصب و وابستگی‌های مرامی بسته و خشک، بشناسند و آن را به دیگران معرفی نمایند. متأسفانه در پهنه‌ی اختلافات، پیش از آنکه مسلمانان، بنا بر فرموده‌ی الهی، به ریسمان محکم و ناگسستنی آموزه‌های ناب اسلام درآویزند و در راستای یک‌پارچگی، اصلاح و بهکرد وضع موجود خود گام بردارند، فرهنگ گفتگو و مناقشه‌ی علمی را از دست داده‌‌اند و حتی در آنچه بر آن نام تحقیق و پژوهش علمی می‌نهند نیز، راه انصاف و بی‌غرضی را پیشه نکرده، تمام سعی خود را در راستای تخریب اندیشه، مکتب و دیدگاه مخالف، قرار می‌دهند؛ بنابراین در گفته‌ها و نوشته‌ها، بُعد کینه‌ورزی با مخالفان و دگراندیشان بیش‌تر نمایان است تا جنبه‌ی علمی و پژوهشی.

آنچه پیش رو دارید، مقاله‌ای است که با گرامی‌داشت اصل گفتگو و احترام به دگراندیشان، کوشیده است تا در راستای بازنگری کتاب‌های دینی و تقریب و تعدیل باورها، بازنگاهی به نهج‌البلاغه داشته باشد. سعی ما، در این نوشتار بر این بوده تا بدور از تعصب و تنها بر پایه‌ی اصول نقد و پژوهش، پاره‌ای از مطالب و داده‌های نهج‌البلاغه را مورد بررسی قرار دهیم؛ چراکه ما، گفتمان و مباحثه‌ی علمی را –هرچند که ممکن است در مواردی به ناخرسندی بینجامد- تنها راه‌کار عملی تقریب باورداشت‌ها می‌دانیم و معتقدیم که باید غبار کج‌اندیشی ‌و بدبینی را از طریق تحقیق و پژوهش بزداییم و توان علمی و عملی امت را در برابر موج تهاجم فرهنگی و تبلیغاتی دشمنان اسلام و مسلمانان گرد آوریم تا بدین‌سان امت اسلامی با توجه به داشته‌های ناب و خالص آیین حق و راستین اسلام، به‌جای درگیری‌های فکری و عملی در میان خود، روی‌کردی مؤثر در عرصه‌ی اندیشه‌ها و رخ‌داد‌های جهانی داشته باشد. انتظار می‌رود: خواننده‌ی گرامی، از پیش‌داوری بپرهیزد و قبل از مطالعه‌ی تمام مطالب این مقاله و همچنین پیش از هرگونه پژوهش آگاهانه، به قضاوت ننشیند.

ديباچه

**الحمد لله وحده والصلاة السلام على نبينا محمد وآله وصحبه وسلم:**

بر همه‌ی مسلمانان، واجب است که رسول‌خدا ج و خاندان پاکش را بر اساس سنجه‌های دینی و بدور از غلو، دوست بدارند؛ هر مسلمانی باید به آنچه در کتاب و سنت صحیح، پیرامون فضایل خاندان پیامبر اکرم ج آمده، درآویزد و از پذیرش روایات دروغ و بی‌اساس بپرهیزد. رسول‌خدا ج به ما آموزش داده‌اند که در نماز-بزرگ‌ترین تجلی‌گاه عبادت- بر محمد و خاندانش، درود و سلام بفرستیم. چنآنچه در روایتی صحیح، به چگونگی صلوات بر پیامبر و خاندانش، اشاره شده است: (اللهم صل على محمد و على آل محمد كما صليت على إبراهيم و على آل إبراهيم إنك حميد مجيد و بارك على محمد و على آل محمد كما باركت على إبراهيم و على آل إبراهيم إنك حميد مجيد)[[1]](#footnote-1)

نعمت عقل

برخورداری انسان از نعمت عقل، دهشی‌ست الهی که انسان را بر حیوانات، فزونی و برتری داده و زمینه‌ای برای مکلف قرار گرفتن موجود برتر شده است. خدای متعال، خردمندان را در کتاب جاویدش، ستوده و فرموده است:﴿وَٱلَّذِينَ ٱجۡتَنَبُواْ ٱلطَّٰغُوتَ أَن يَعۡبُدُوهَا وَأَنَابُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ لَهُمُ ٱلۡبُشۡرَىٰۚ فَبَشِّرۡ عِبَادِ ١٧ ٱلَّذِينَ يَسۡتَمِعُونَ ٱلۡقَوۡلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحۡسَنَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ هَدَىٰهُمُ ٱللَّهُۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمۡ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ١٨﴾ [سوره‌ی زمر :آیه‌ی17-18] یعنی: «کسانی که از عبادت طاغوت دوری می‌گزینند و (با توبه و استغفار) به سوی خدا باز می‌گردند؛ ایشان را بشارت باد (به پاداش عظیم خداوندی). مژده بده به بندگانم؛ آن کسانی که به همه‌ی سخنان گوش فرا می‌دهند و از نیکوترین آن پیروی می‌نمایند. آنان، کسانی هستند که خدا، هدایت‌شان کرده و این‌ها، واقعاً خردمندند.»

از دیدگاه شیعیان، عقل، یکی از منابع استنباط احکام به‌شمار می‌رود؛ زین‌الدین عاملی ملقب به شهید ثانی، می‌گوید: «اصول چهارگانه‌[ی تشریع در نزد شیعه] عبارتند از: کتاب، سنت، اجماع و عقل.»[[2]](#footnote-2)

در اصول کافی، این گفته به رسول‌خدا ج نسبت داده شده که: «خداوند، هیچ چیزی بهتر از عقل، به بندگانش نداده است.»[[3]](#footnote-3) در اصول کافی همچنین آمده است که ابن‌سکیت از امام رضا پرسید: «امروز، چه حجتی، بر خلق خداست؟» امام رضا فرمود: (العقل تعرف به الصادق على الله فتصدقه و الكاذب على الله فتكذبه.) یعنی: «عقل که با آن، راست‌گوی بر خدا را بازشناسی و تصدیقش کنی و دروغ‌گویی را که بر خدا دروغ می‌بندد، تشخیص دهی وتکذیبش نمایی.»[[4]](#footnote-4)

بنابراین باید عقل و اندیشه‌ی خود را به‌کار بندیم و از خودسری و خود بس‌پنداری بپرهیزیم. یکی از بزرگ‌ترین کاستی‌های ما، این است که افزون بر کم‌اندیشی، بر پژوهندگان، خرده می‌گیریم و آنچه از دین و دانش داریم، موروثی است. از این‌رو پیشنهاد می‌کنیم: موضعی پژوهشی در قبال پذیرش یا عدم پذیرش مطالب این مقاله داشته باشید.

نهج‌البلاغه از نگاه شيعيان

یکی از علمای برجسته‌ی شیعه به نام هادی کاشف‌الغطا[[5]](#footnote-5) در کتابی که به نام مستدرك نهج‌البلاغه نگاشته، چنین نوشته است: نهج‌البلاغه یا آنچه که علامه ابوالحسن محمد رضا، برگزیده، از سخنان مولایمان امیرالمؤمنین و از مهم‌ترین و والاترین کتاب‌های اسلامی می‌باشد….» وی، می‌افزاید: «[نهج‌البلاغه،] نوری‌ست برای هر آن‌کس که خواهان نور و روشنایی‌ست؛ نجات‌بخش کسی‌ست که به آن درآویزد؛ دلیل و برهانی‌ست برای آنکه به آن اعتماد و اطمینان نماید و بیدارگر کسی‌ست که در آن بیندیشد.»[[6]](#footnote-6) وی، همچنین گفته است: «ما، درباره‌ی نهج‌البلاغه، بر این باوریم که تمام آنچه در نهج‌البلاغه آمده-اعم از خطبه‌ها، نامه‌ها، وصایا، حِکم و آداب- همچون‌ روایاتی‌ست که از پیامبرص و اهل‌بیتش در کتاب‌های معتبر روایی و در کتاب‌های حاوی احادیث صحیح، آمده است.»[[7]](#footnote-7)

نهج‌البلاغه از نگاه سنّی‌ها

یکی از علمای اهل‌سنت، درباره‌ی نهج‌البلاغه، چنین گفته است: «نهج‌البلاغه را شریف رضی، نگاشت و برادرش مرتضی، او را در نگارش نهج‌البلاغه، یاری رساند. روش این‌دو، در نگارش نهج‌البلاغه بدین‌ترتیب بود که: آن‌ها، خطبه‌ای کوتاه و روایت‌شده از امیرالمؤمنین را آورده و سپس نوشته‌هایی از خود بر آن می‌افزودند…. تنها یک‌دهم یا بلکه یک‌بیستم آنچه در نهج‌البلاغه آمده، گفته‌های امیرالمؤمنین علی بن‌ابی‌طالبس می‌باشد و بقیه، گفته‌ها و افزوده‌های رضی و مرتضی است.»[[8]](#footnote-8)

هم‌چنین گفته شده که: شریف مرتضی، نگارنده‌ی نهج‌البلاغه می‌باشد؛ شریف مرتضی در سال 436هـ.ق وفات نموده است؛ از این‌رو فاصله‌ی زمانی زیادی میان پدیدآوران نهج‌البلاغه و حضرت علیس وجود دارد و ‌بدین‌سان، این نکته درخور بررسی قرار می‌گیرد که: با وجود این‌همه فاصله‌ی زمانی، شریف رضی و شریف مرتضی، چگونه به‌طور مستقیم و بدون ارائه‌ی سند، به روایت از امیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالبس پرداخته‌اند؟!

به‌هر حال درون‌مایه‌ی این مقاله را بر اساس پندار اهل تشیع درباره‌ی نهج‌البلاغه، استوار می‌کنیم؛ باورداشت شیعیان درباره‌ی حضرت علی نیز واضح است. حضرت علی از دیدگاه شیعیان، امام معصومی هستند که از خطا و نسیان، بدور بوده‌اند؛ علیس در باور اهل‌تشیع، امامی‌ست که طاعتش هم‌سان اطاعت از خدای متعال، می‌باشد. در پژوهه‌ی پیش رویتان، تناقضات نهج‌البلاغه[[9]](#footnote-9) و برخی از باورداشت‌های شیعه، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

خلافت و امامت در نهج‌البلاغه

سنی‌ها می‌پرسند: نص صریحی که بیان‌گر امامت حضرت علیس باشد، کجاست؟ اهل سنت می‌گویند: تمام موارد استدلالی شیعیان در این موضوع، برگرفته از برداشت و قرائت آنان از نصوص است؛ به‌هر حال اگر امامت حضرت علی، بنا بر نص ثابت بوده، پس چرا خود ایشان، امامت را نپذیرفته است؟ همچنین آیا عدم پذیرش امامت، برای امام منصوب و معصوم، روا بوده است؛ این موضوع را به ترتیب زیر مورد کنکاش قرار می‌دهیم:

1. ‌در نهج‌البلاغه، خطبه‌ای از حضرت علیس آمده که ایشان پس از شهادت عثمانس و پس از آنکه مردم، برای بیعت به حضورش رفتند، فرمود: (دعوني و التمسوا غيري، فإنا مستقبلون أمرا له وجوه وألوان، لا تقوم له القلوب و لا تثبت عليه العقول…و إن تركتموني فأنا كأحدكم و لعلي أسمعكم و أطوعكم لمن وليتموه أمركم و أنا لكم وزيرا خير لكم مني أميرا)[[10]](#footnote-10) یعنی: «مرا واگذارید و در جستجوی کس دیگری برآیید؛ ما، با چنان امری روبرو شده‌ایم که فتنه‌‌گر و چندچهره است؛ امری که دل‌ها و عقل‌ها، بر آن پایدار و استوار نمی‌ماند.» تا آن‌جا که فرمود: «اگر مرا واگذارید، همانند یکی از شما خواهم بود و شاید از شما، نسبت به کسی که او را کارگزارتان می‌نمایید، مطیع‌تر و حرف‌شنوتر باشم. اگر من، وزیر و مشاورتان باشم، برای شما بهتر از این است که امیر و کاردارتان باشم.»

بنابراین جای بسی شگفت و تعجب است که حضرت علیس چگونه امامتی را که بنا بر باورداشت شیعیان، نصی الهی درباره‌ی خودش و یازده فرزند پس از او بود، نپذیرفت؟ چنآنچه کلینی، در اصول کافی آورده است: (ابوعبدالله÷ گفته است: «إن الإمامة عهد من الله عز وجل معهود لرجال مسمين ليس للإمام أن يزويها عن الذي يكون بعده» یعنی: «امامت، پیمانی از سوی خدا برای مردان برگزیده‌ای‌‌ است. برای امام روا نیست که امام پس از خود را از این حق، باز بدارد.»[[11]](#footnote-11)اینک این پرسش مطرح می‌شود که چگونه امکان دارد، علیس به عنوان امام، بگوید: مرا رها کنید و در پی کس دیگری برآیید؟! اصلاً با نظرداشت باور شیعیان درباره‌ی عصمت علیس و محبت وافری که به ایشان دارند، آیا به خود جرأت می‌دهند که علیس را به‌خاطر عدم پذیرش خلافت و امامت، گنه‌کار بدانند؟! علیس از نگاه اهل‌سنت، از برجسته‌ترین صحابه به‌شمار می‌رود؛ او، فرمان‌بردار خدا بود و به او نوید بهشت داده شد. آنچه از فرموده‌ و روی‌کرد علی، در این خطبه برمی‌آید، این است که ایشان، خلافت را برای کسی غیر از خود نیز روا می‌دانسته است؛ از این‌رو به این نکته تصریح کرده است که: «اگر در مقام شهروندی و در خدمت خلیفه و کاردار مسلمانان باشم، بهتر از آن‌است که امام و امیر شوم.» از این‌رو فرموده‌ی علیس در این خطبه‌ی نهج‌البلاغه با باور شیعه، در تعارض قرار می‌گیرد.

1. در نهج‌البلاغه آمده است که حضرت علیس به طلحه و زبیرش فرمود: (والله ما كانت لي في الخلافة رغبة و لا في الولاية إربة و لكنكم دعوتموني إليها و حملتموني عليها)[[12]](#footnote-12) یعنی: «به‌خدا سوگند که من، هیچ رغبتی به خلافت نداشتم و هیچ‌گاه آرزومند ولایت نبودم؛ اما شما، مرا به خلافت و ولایت فرا خواندید و مرا به پذیرش آن واداشتید.»

اینک این پرسش، به‌وجود می‌آید که آیا درست است: کسی، علیس را بنا بر نص الهی-به گمان خود- در حالی امام بداند که خود علی، هیچ رغبتی به خلافت و امامت نداشته است؟! آیا غیر از این است که اگر علیس، بنا بر نص الهی امام بود، دیگر برایش روا نبود که از پذیرش امامت و خلافت، سر باز زند؟ این، در حالی است که برخی از شیعیان، انکار امامت علی را کفر می‌دانند..! چنآنچه ابن‌بابویه‌ی قمی معروف به شیخ صدوق[[13]](#footnote-13) گفته است: «کسی که امامت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب و یا امامت امامان پس از او را انکار نماید، همانند کسی است که تمام انبیا را انکار نموده است؛ همچنین ما، بر این باوریم که هر کس، امامت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب را بپذیرد و در عین حال یکی از امامان پس از او را انکار نماید، هم‌سان کسی است که تمام پیامبران را پذیرفته و نبوت محمدص را انکار کرده است.»[[14]](#footnote-14) طوسی نیز به این نکته تصریح کرده و گفته است: «عدم پذیرش امامت، کفر است؛ همان‌گونه که عدم پذیرش نبوت، کفر است؛ زیرا هر دوی این موارد، در یک تراز قرار دارند.»[[15]](#footnote-15)

1. در نهج‌البلاغه از زبان حضرت علی آمده است: (و بسطتم يدي فكففتها و مددتموها فقبضتها ثم تداككتم علي تداكُ الهيم على حياضها يوم وردها)[[16]](#footnote-16) یعنی: «دستم را برای بیعت، باز می‌کردید و من، دستم را می‌بستم؛ شما، دستم را به سوی خود می‌کشیدید و من، آن را می‌گرفتم و سپس همانند شتران تشنه که به سوی آبشخور، هجوم می‌برند، به سوی من شتافتید.» این، دلیلی است بر اینکه علیس از پذیرش امامت و عهده‌داری امور مسلمانان، گریزان بوده است.
2. در نهج‌البلاغه، گفتاری از حضرت علیس آمده است که به بیان مسأله‌ی خلافت و امامت، می‌پردازد: (رضينا عن الله قضائه، و سلمنا لله أمره ... فنظرت في أمري فإذا طاعتي سبقت بيعتي إذ الميثاق في عنقي لغيري)[[17]](#footnote-17) یعنی: «به خواسته‌های الهی، خرسند هستیم و امر الهی را به خدا می‌سپاریم…. من، در کار خودم نگریستم و (پس از اندیشه به این نتیجه رسیدم که) باید بر اساس پیشینه‌ی اطاعت و حرف‌شنوی خود نسبت به بیعت، عمل بکنم که بستن میثاق با خلیفه‌ای غیر از من، بر گردن من است.»

کاملاً روشن است که علی به تقدیر الهی درباره‌ی به خلافت رسیدن ابوبکرس خرسند بوده است؛ از این‌رو چه جایی برای چانه‌زنی درباره‌ی امامت و خلافت نَصبی حضرت علی وجود دارد؟ البته برخی از شارحان نهج‌البلاغه کوشیده‌اند تا سکوت علیس را چنین توجیه نمایند که این روی‌کرد علیس، ناشی از سفارش پیامبر ج بوده که به او دستور داده‌اند: اگر تعیین امیر به جدال و خون‌ریزی انجامید، سکوت کن..! اولاً باید سند و دلیلی برای اثبات درستی این گفتار آورد که آیا واقعاً گفته‌ی پیامبر ج است یا سخنی خودساخته در توجیه بیعت علی با ابوبکر؟ افزون بر این چه توجیهی می‌توان درباره‌ی تناقض این روایت با گفته‌ی ابوعبدالله [معصوم!] داشت که پیش‌تر بیان شد؟

بازنگاهی در تاریخ، حقیقت بیعت علی مرتضیس با ابوبکر صدیقس را نمایان می‌کند. علی بحرانی در (منار الهدی) می‌گوید: مهاجران و انصار، با ابوبکر بیعت کردند و علی-÷- نیز با دیدن این صحنه، پیش رفت و با ابوبکر بیعت کرد؛ شاید کسی، این را از روی تقیه بداند؛ اما این گفتار، از زبان علی و در زمانی ایراد شد که او، امیر مؤمنان و خلیفه‌ی مسلمانان بود و دیگر دلیلی نداشت که از روی تقیه به یادآوری رخ‌دادهای گذشته بپردازد و یا به‌ظاهر سخنی بگوید که بر خلاف نهانش باشد. خود علیس در این‌باره فرموده است: (فمشيت عند ذلك إلى أبى بكر فبايعته و نهضت في تلك الأحداث…فتولى أبوبكر تلك الأمور فسدد و يسر و قارب و اقتصد فصحبته مناصحا و أطعته فيما أطاع الله جاهدا) یعنی: «در آن هنگام به‌سوی ابوبکر رفتم؛ با او بیعت کردم و در آن کارها، دست‌ به‌کار شدم… ابوبکر عهده‌دار امور شد و به‌راستی و با توان کامل از عهده‌ی امور برآمد و در اداره‌ی امور، میانه‌روی و اعتدال نمود؛ از این‌رو من نیز با خلوص و خیرخواهی، همراهش شدم و تمام تلاش خود را در فرمان‌برداری از او در آنچه که در پهنه‌ی اطاعت از خدا کرد، به‌کار بستم.»[[18]](#footnote-18)

علی، همواره در کنار ابوبکر بود. تاریخ، گواه این است که گروهی از مرتدان و سران قبایل مرتد، برای مذاکره به مدینه رفتند تا بلکه خلیفه را در مورد نگرفتن زکات، قانع کنند. نمایندگان قبایل، مسلمانان را در مدینه اندک و کم‌تعداد دیدند و به همین خاطر گمان کردند که بهترین فرصت است تا با حمله‌ای همه‌جانبه به مدینه، کار اسلام و احکامش را یک‌سره کنند و به گمان خود از بار قوانین اسلامی خلاص شوند. ابوبکر صدیقس با واقع‌نگری و بی‌آن‌که بر وضع بحرانی آن موقع سرپوشی نهد، به یارانش چنین فرمود: «اینک کفر، همه جا را فراگرفته و نمایندگان قبایل نیز، شما را کم و اندک دیدند؛ اکنون نمی‌دانید که‌ آنان، روز به شما حمله می‌کنند یا شبانگاه بر شما شبیخون می‌زنند؟! قاصدانشان، به نزد ما آمدند و فکر می‌کردند که ما خواسته‌شان را می‌پذیریم و با آن‌ها صلح و سازش می‌کنیم. اما خواسته‌شان را نپذیرفتیم و پیمانی نبستیم. پس کاملاً آماده باشید (که هر آن، امکان دارد بر ما شبیخون بزنند.)»[[19]](#footnote-19) ابوبکر صدیقس برای رویارویی با حملات احتمالی مرتدان، عده‌ای را به گشت‌زنی و پاس‌بانی در راه‌های ورودی مدینه گماشت تا با هر حمله‌ی احتمالی مقابله کنند. وی، برای این منظور امیرانی بر گاردهای حفاظتی و دسته‌های گشت‌زنی گماشت که عبارتند از: علی بن ابی‌طالب، زبیر بن عوام، طلحه بن عبیدالله، سعد بن ابی‌وقاص، عبدالرحمن بن عوف و عبدالله بن مسعودش.[[20]](#footnote-20)

صحابه از نگاه علی مرتضی

علی در بسیاری از موارد، به تعریف از اصحاب پیامبر اکرم ج به‌ویژه ابوبکر، عمر و عثمان پرداخته و با آنان ابراز محبت نموده است:

1. در نهج‌البلاغه آمده است که عمر، آن‌هنگام که آهنگ اعزام نیرو به ایران نمود، از علی‌ بن ابی‌طالبس نظرخواهی کرد؛ علیس در پاسخ عمرس فرمود: (إن هذا الأمر لم يكن نصره و لا خذلانه بكثرة ولا قلة و هو دين الله تعالى الذي أظهره و جنده الذي أعده و أمده حتى بلغ ما بلغ و طلع حيثما طلع و نحن على موعد من الله تعالى حيث قال عز اسمه ﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ و تلى الآية.. و الله تعالى منجز وعده و ناصر جنده، و مكان القيم بالأمر في الإسلام مكان النظام من الخرز فإن انقطع النظام تفرق الخرز و رب متفرق لم‌يجتمع و العرب اليوم و إن كانوا قليلاً فهم كثيرون بالإسلام عزيزون بالإجتماع، فكن قطباً و استدر الرحى بالعرب و أصلهم دونك نار الحرب؛ فإنك إن شخصت من هذه الأرض انقضت عليك من أطرافها و أقطارها حتى يكون ما تدع وراءك من العورات أهم إليك مما بين يديك. إن الأعاجم إن ينظروا إليك غداً يقولوا: هذا أصل العرب فإذا قطعتموه استرحتم فيكون ذلك أشد لكَلَبِهم عليك و طمعهم فيك. فأما ما ذكرت من مسير القوم إلى قتال المسلمين فإن الله سبحانه و تعالى هو أكره لمسيرهم منك و هو أقدر على تغيير ما يكره. و أما ما ذكرت من عددهم فإنا لم نكن نقاتل فيما مضى بالكثرة و إنما كنا نقاتل بالنصر و المعونة) یعنی: «پیروزی یا شکست اسلام، به فراوانی یا کمی مجاهدان نیست؛ اسلام، دین خدا است که آن را پیروز گردانید و نیز سپاه خدا است که آن را آماده و یاری کرد و بدین‌سان اسلام، به آن‌جا رسید که رسید و پرتو افکند، آن‌جا که طلوع نمود. ما، به این وعده‌ی الهی که خلافت و فرمانروایی زمین، از آن‌ِ مؤمنان است، باور و امید داریم؛ چراکه خدای متعال، به وعده‌اش عمل می‌کند و سپاهش را یاری می‌رساند. در اسلام، جایگاه رهبر و خلیفه، همانند رشته‌ای است که مهره‌ها را در کنار هم نظم و ترتیب می‌دهد و اگر این رشته، پاره شود، مهره‌ها نیز از هم جدا و پراکنده می‌شوند و چه بسا هرگز در کنار هم قرار نگیرند. هرچند که اینک عرب‌ها (و مجاهدان لشکر اسلام) از نظر تعداد، اندک هستند، اما (به سبب برخورداری از نعمت و قدرت ایمان و) اسلام، بسیار و فراوانند و با اتحاد و هم‌سویی، قدرتمند می‌باشند. تو (ای عمر،) همانند محور آسیاب، مجاهدان عرب را اداره و رهبری کن و بدون حضور در جنگ، آنان را در میدان نبرد به‌کار بگیر؛ چراکه اگر تو، شخصاً به جنگ ایران بروی و از مدینه بیرون شوی، مخالفان از هر سوی زمین می‌شورند و بدین‌سان سرزمین‌ها(ی خلافت اسلامی) از هر سو و کرانه‌ای سقوط می‌کند و این‌چنین پرداختن به قلمروی که پشت سر می‌نهی، از فتح سرزمین‌های پیش رویت، مهم‌تر می‌گردد. (رفتن شخص تو برای جهاد با ایرانیان، این پیامد را نیز به دنبال دارد که) عجم‌ها با دیدنت در میدان نبرد، می‌گویند: این، اصل و فرمانده‌ی عرب‌هاست، اگر کارش را بسازیم، آسوده‌خاطر می‌شویم و همین، باعث می‌شود با تهاجماتی پیاپی، (به قصد نابودی اسلام و پراکندگی مسلمانان) در کشتن تو، طمع ورزند. در این‌باره که از حرکت کفار، برای جنگ با مسلمانان گفتی، (نظرم، این است که) خدای پاک و بلندمرتبه، از این کارشان، بیش از آنچه تو، ناخشنودی، ناخشنود می‌باشد و خود آن خدای متعال، در تغییر دادن آنچه که ناخوشایند اوست، تواناتر است. آنچه از فراوانی دشمن گفتی، باید به‌خاطر بیاوری که ما، در گذشته با تکیه بر فزونی و فراوانی مجاهدان نمی‌جنگیدیم و تنها با نصرت و یاری الهی، جهاد می‌کردیم.»[[21]](#footnote-21) انتظار می‌رود: شما، خواننده‌ی گرامی، با دقت نظری که زیبنده‌ی هر پژوهش‌گری است، به دغدغه و نگرانی علی مرتضیس درباره‌ی خطر احتمالی شهادت عمر فاروقس و پیامدهای ناگوار آن در بروز نابسامانی در نظام اسلامی، توجه کنید.
2. در نهج‌البلاغه آمده است: عمرس، برای شرکت در جهاد با رومیان، از علیس نظر خواست و چنین پاسخ شنید: (و قد توكل الله لهذا الدين بإعزاز الحوزة و ستر العورة؛ والذي نصرهم و هم قليل لا ينتصرون و منعهم و هم قليل لا يمتنعون حي لا يموت، إنك متى تسر إلى هذا العدو بنفسك فتلقهم فتنكب، لاتكن للمسلمين كانفة دون أقصى بلادهم ليس بعدك مرجع يرجعون إليه. فابعث إليهم رجلاً مجرباً و احفز معه أهل البلاء و النصيحة، فإن أظهر الله فذاك ما تحب، وإن كانت الأخرى، كنت ردْءاً للناس و مثابة للمسلمين)[[22]](#footnote-22) ترجمه: «خداوند، به پیروان دین اسلام، وعده داده که قلمرو اسلامی را نیرومند و غالب بگرداند و رخنه‌های نفوذ دشمن را پوشیده بدارد. سوگند به‌خدایی که مسلمانان را در روزگار کمی و در آن زمان که امیدی به پیروزی نداشتند، یاری نمود و سوگند به خدایی که از آنان در آن زمان که یارای دفاع از خود را نداشتند، پشتیبانی کرد و سوگند به خدای همیشه زنده و پاینده‌ای که هرگز نمی‌میرد، هرگاه خود، به جنگ دشمن بروی و شخصاً رویاروی دشمن قرار بگیری و آسیبی ببینی، مسلمانان، دیگر در هیچ جایی از قلمرو اسلامی و در دورترین نواحی آن، حامی و حمایت‌گری برای خود نمی‌یابند که پیرامونش فراهم آیند و پس از تو دیگر مرجعی نمی‌بینند که به او روی آورند. از این‌رو مردی کارآزموده، به سوی دشمنان –به عنوان فرمانده‌ی لشکر اسلام- روانه کن و مردان جنگاور و خیرخواه را با او همراه نما. در این صورت، اگر خدا، اسلام و مسلمانان را پیروزی داد که این، همان چیزی است که تو دوست داری و اگر قضیه، چیز دیگری شد [و مسلمانان، در جنگ با رومیان شکست خوردند] تو، پناه و یاور مردان و مرجع مسلمانان خواهی بود [و به کارها و امور مسلمانان سر و سامان خواهی داد.]

ای مسلمان باانصاف! بنگر و بیندیش که علی مرتضیس، چگونه عمر فاروقس را پناه و مرجع مسلمانان دانسته‌اند.. چگونه امکان دارد: علی حق‌طلب، در حق عمر سخنانی بگویند که قلباً به آن باور ندارند؟ شاید هم علی، واقعاً مصلحت‌اندیشی یا تقیه کرده است.. قضاوتش با شما.

1. در نهج‌البلاغه یکی از نامه‌های علی مرتضی به معاویهش بدین شکل آمده است: (إنه بايعني القوم الذين بايعوا أبا بكر و عمر و عثمان على ما بايعوهم عليه؛ فلم يكن للشاهد أن يختار و لا للغائب أن يرد و إنما الشورى للمهاجرين والأنصار؛ فإن اجتمعوا على رجل و سموه إماماً كان ذلك لله رضى فإن خرج منهم خارج بطعن أو بدعة ردوه إلى ما خرج منه فإن أبى قاتلوه على اتباعه غير سبيل المؤمنين و ولاه الله ما تولى)[[23]](#footnote-23) ترجمه: «همانا کسانی با من بیعت کرده‌اند که با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت نمودند و بیعتشان با من، به همان شکل و بر اساس همان پیمان می‌باشد؛ از این‌رو آنکه در بیعت حضور داشت، نمی‌بایست خلیفه‌ی دیگری برگزیند و آن‌کس که در بیعت حضور نداشت نیز نمی‌بایست از پذیرش بیعت، سر باز زند و اصلاً شورای مسلمین-در تعیین خلیفه و اداره‌ی امور- از آن مهاجران و انصار است؛ بنابراین اگر شورای مسلمانان، بر خلافت کسی گرد آمدند و او را کاردارشان خواندند، خشنودی خدا هم در آن است و چنآنچه کسی با خرده‌گیری و یا نو‌آوری و بدعت، از پیمان خلیفه درآید، مسلمانان، او را به آنچه که از آن برون رفته، باز می‌گردانند و اگر از بازگشت به پیمان، سر باز زند، با او می‌جنگند؛ چراکه او راه غیرمؤمنان را پیموده و خدا نیز او را به همان سو می‌کشاند که در پیش گرفته است.»

مواردی که از این نامه‌ی علی مرتضی، روشن می‌‌شود، عبارتست از:

1. مشروعیت خلافت ابوبکر، عمر و عثمانش از دیدگاه علیس.
2. هم‌سانی در چگونگی به خلافت رسیدن علیس و کیفیت به خلافت رسیدن خلفای پیشین. از این‌رو اگر سقیفه‌ی بنی‌ساعده، به خلافت رسیدن عمرس و شورای عمرس برای تعیین خلیفه، دسیسه‌ای برای تحقق اهداف عده‌ای زورطلب، قلمداد گردد، در مورد خلافت علی مرتضیس که هم‌سان پیشینیان به خلافت رسید، چه تعبیری وجود خواهد داشت؟ اصلاً چه کسی می‌تواند این جرأت را به خود بدهد که به خلافت رسیدن حضرت علی مرتضی را تداوم توطئه‌ی سقیفه بداند؟ (نعوذ بالله)
3. تنها شورای اسلامی مورد قبول از نگاه علیس در آن روزگار، شورای مهاجرین و انصار بوده است؛ بنابراین بسط این نکته، به بیان نقش و جایگاه خبرگان و سرامدان دینی در تعیین حاکم اسلامی می‌پردازد. (چنآنچه در خطبه‌ی168 نهج‌البلاغه به شرح محمد عبده نیز به همین نکته اشاره شده است.)
4. رضایت خدا، در حرف‌شنوی از خلیفه‌ی تعیین‌شده از سوی شورای مهاجرین و انصار است..
5. در نهج‌البلاغه آمده است که علیس فرمود: (لله بلاء فـلان لقـد قـوم الأود و داوى العمد و أقام السنة و خلف البدعة و ذهب نقي الثوب قليل العيب أصاب خيرها و اتقى شرها أدى لله طاعة و اتقاه بحقه رحل و تركهم في طرق متشعبة لا يهتدي إليها الضال و لا يستيقن المهتدي)[[24]](#footnote-24) ترجمه: «خدا، فلانی را در آزمایشی که کرد، جزای خیر دهد؛ او، کجی‌ها را راست کرد و علت‌ها را درمان نمود؛ سنت را بپا داشت و بدعت‌ها را پسِ پشت انداخت و با دامنی پاک و عیبی اندک رفت و در حالی درگذشت که به خوبی‌های دنیا رسید و از بدی‌های آن بدور ماند؛ وظیفه‌اش را در قبال اطاعت خدا، انجام داد و شایسته و بایسته، تقوای الهی پیشه نمود؛ خود رفت و مردم را در راه‌های پراکنده، برجا گذاشت که بدین‌سان نه گمراه، توان ره‌یابی به راه درست را داراست و نه هدایت‌یافته به درستی راهی که رفته، اطمینان دارد.»

توضیح: پدیدآورنده‌ی نهج‌البلاغه، به‌خاطر پاس‌داشت باورهای مذهبی خود، لفظ ابوبکر یا عمر را از متن خطبه‌ی علی، برداشته و به‌جای آن، کلمه‌ی فلانی را گذاشته است؛ از این‌رو شارحان نهج‌البلاغه در اینکه در اصل خطبه‌ی امام علیس، لفظ ابوبکر بوده یا عمر، اختلاف نظر پیدا کرده‌اند؛ البته بیش‌تر شارحان، وجود واژه‌ی ابوبکر را در این خطبه، ترجیح داده‌اند. البته آغاز خطبه بدین شکل نیز روایت شده که: (لله بلاد فلان)؛ ابن‌ابی‌الحدید، شارح شیعه و معتزلی نهج‌البلاغه در شرحی که بر نهج‌البلاغه[ج12، ص3] نوشته، چنین نگاشته است: «منظور از فلانی، در این خطبه، عمر بن خطاب می‌باشد؛ من، نسخه‌ی خطی نهج‌البلاغه را که به خط گردآوردنده‌ی آن یعنی رضی ابوالحسن نوشته شده بود، دیدم که ذیل کلمه‌ی فلانی، عمر نوشته بود.» ابن‌ابی‌الحدید، همچنین می‌گوید: «در این‌باره از ابوجعفر یحیی بن ابی‌زید علوی پرسیدم؛ او، نیز به من گفت: (منظور، عمر بن خطاب است.) گفتم: (آیا امکان دارد که امیرالمؤمنین این‌گونه از عمر، تعریف کنند؟) ابوجعفر گفت: (آری)» ابن‌ابی‌الحدید، در ج2/ص4 نیز می‌گوید: «زمانی که امیرالمؤمنین، بر این نکته باور و تأکید دارد که: عمر، (سنت را بپا داشت و بدعت‌ها را پسِ پشت انداخت و با دامنی پاک و عیبی اندک رفت و در حالی درگذشت که به خوبی‌های دنیا رسید و از بدی‌های آن بدور ماند؛ وظیفه‌اش را در قبال اطاعت خدا، انجام داد و شایسته و بایسته، تقوای الهی پیشه نمود…) گویی به نهایت توصیف و تعریف می‌پردازد.» البته برخی کوشیده‌اند تا این‌گونه تعریف و تمجید را استراتژی امامس برای جلب توجه مردم و به‌قصد ایجاد حس خوش‌بینی در آنان، نسبت به خود قلمداد کنند!! بر هیچ باانصافی، فریبندگی و دروغ‌پردازی چنین توجیهی درباره‌ی تعریف امام علی از ابوبکر یا عمر، پوشیده نمی‌ماند.. چراکه اصلاً امکان ندارد، امامی معصوم[!] برای رسیدن به پاره‌ای از مقاصد، دروغ بگوید و به ترویج و نشر باطل بپردازد.. برخی هم کوشیده‌اند تا تعارض این تعریف و تمجید را با باورها و کینه‌ورزی‌های خود به ابوبکر و عمر، طور دیگری توجیه نمایند و چنین وانمود کنند که منظور از فلانی در این خطبه، سلمان فارسیس می‌باشد.. با انصاف تمام به این توجیهات و بلکه فریب‌کاری‌ها توجه کنید و با نقد و پژوهشی عالمانه میزان درستی این ادعا را ارزیابی نمایید. یکی از بزرگ‌ترین شیوخ شیعه به نام میثم بحرانی[[25]](#footnote-25) در توجیه این خطبه، می‌نویسد: «این‌جا سؤالی برای شیعیان به‌وجود می‌آید که این‌گونه تعریف و تمجید‌ها درباره‌ی ابوبکر و عمر، با اجماع و عقیده‌ی ما در خطاکار بودنشان به‌خاطر غصب خلافت، در تعارض قرار دارد؛ از این‌رو یا این خطبه، اصلاً از گفته‌های امام نیست و یا اجماع ما بر کینه‌ورزی به ابوبکر و عمر، نادرست می‌باشد.» وی، تقیه‌کاری امام را توجیه این سؤال دانسته و نوشته است: «امام از آن جهت به تعریف از ابوبکر یا عمر پرداخت که مردم، خلافت ابوبکر و عمر را درست می‌پنداشتند؛ امام، این کار را کرد تا از این طریق، دل‌های مردم را به خود جلب نماید،»!![[26]](#footnote-26) کاملاً واضح است که نمی‌توان با تحریف الفاظ و معانی، حقیقت را پنهان کرد. چنین تفسیرها و توجیهاتی، ره‌آوردی جز این ندارد که گویا علی، به‌ظاهر چیزهایی می‌گفته که در دل به آن باور نداشته است! (نعوذ بالله) البته تقیه، از نگاه شیعیان سلاح مصلحت‌اندیشی و بخشی از ایمان است و اصلاً –به پندار اهل‌تشیع- همین تقیه بود که باعث شد تا حق علی را بخورند و پایمال کنند و او، هیچ نگوید!!‌ به حریم خانه‌اش تجاوز کنند و او، ساکت بنشیند!! طناب بر گردنش بیندازند و آخ نگوید!!‌ زنش را بکشند و او، گذشته از آنکه به مقابله و دفاع برنخیزد، بلکه این‌چنین به تعریف و تمجید از قاتلان همسرش نیز بپردازد!! کدامین رادمرد، در برابر این‌همه زورگویی و ستم، ساکت می‌نشیند؟! قطعاً علیس از این همه نامردی بدور است؛ او، کسی بود که در دفاع از حق هیچ هراسی نداشت. یا شاید هم… (نعوذ بالله). قضاوت با شما..

1. همچنین این‌همه ستم در حق علیس و خانواده‌اش صورت می‌گیرد و باز او، دخترش ام‌کلثوم را در ازدواج عمرس در می‌آورد؟! (رجوع کنید به: فروع کافی- کتاب طلاق، باب المتوفی عنها زوجها- ج6، ص115-116)

امام علی، همچنین فرزندانی داشته که آنان را ابوبکر، عمر و عثمان نامیده است؛ رجوع کنید به: (**كشف الغمة** از اربلی و نیز **الإرشاد** از شیخ مفید)

1. در نهج‌البلاغه از زبان علیس، درباره‌ی عثمانس این‌چنین آمده است: (والله ما أدري ما أقول لك؟ ما أعرف شيئا تجهله و لا أدلك على أمر لا تعرفه، إنك لتعلم ما نعلم ما سبقناك إلى شي‌ء فنخبرك عنه و لا خلونا بشيء فنبلغكه، و قد رأيت كما رأينا و سمعت كما سمعنا وصحبت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم كما صحبنا و ما ابن‌قحافة و لا ابن‌الخطاب بأولى لعمل الحق منك و أنت أقرب إلى رسول‌الله صلى الله عليه وسلم وشيجة رحم منهما وقد نلت من صهره مالم ينالا)[[27]](#footnote-27) یعنی: «به‌خدا سوگند که نمی‌دانم با تو چه بگویم؟ چیزی نمی‌دانم که تو، ندانی و تو را به کاری راه‌نمایی نمی‌کنم که تو، آن را نشناسی؛ به تحقیق که تو، می‌دانی آنچه را که ما می‌دانیم؛ ما، از تو به چیزی پیشی نگرفته‌ایم که اینک تو را از آن باخبر سازیم و چیزی را در نبود تو، نیافته‌ایم که اکنون، آن را به تو ابلاغ نماییم؛ تو، نیز همانند ما [سنت و رهنمود پیامبر را] دیدی و شنیدی و همچون‌ ما، با رسول‌خدا مصاحبت کردی. ابوبکر و عمر در پهنه‌ی عمل به حق، نسبت به تو در اولویت قرار نداشتند؛ چراکه تو، نسبت به آن‌ها به رسول‌خدا نزدیک‌تر بودی و خویشاوندی بیش‌تری با پیامبر داشتی؛ تو، از آن جهت که داماد پیامبر شدی، نزدیکی بیش‌تری به پیامبر یافتی که آنان، نیافتند.».. در ادامه‌ی همین خطبه آمده است: «من، تو را سوگند می‌دهم که امام کشته‌ی این امت نباشی؛ چراکه پیش از این گفته می‌شد: (درمیان این امت، امامی به قتل خواهد رسید که درِ کشتار تا روز قیامت گشوده خواهد شد و کارهای امت اسلامی، با آن مشتبه و نابسامان خواهد گردید؛ فتنه و فساد، تا آن‌جا در میانشان گسترش خواهد یافت که حق و باطل را نخواهند شناخت و در فتنه‌ها غوطه‌ور خواهند گشت.)»

در این تعریف و تمجید عثمان ذی‌النورینس از سوی علی مرتضیس بیندیشید و بنگرید که علیس، می‌گوید: «ابوبکر و عمر در پهنه‌ی عمل به حق، نسبت به تو در اولویت قرار نداشتند.» گویا علیس، به‌وضوح نشان می‌دهد که ابوبکر و عمر، برحق بودند و به عثمان، این را می‌گوید که: با توجه به ویژگی‌هایی که تو داری، بیش از ابوبکر و عمر، باید عمل‌کردی راست و درست داشته باشی. اینک از دل‌دادگان علیس باید پرسید: آیا ناسزاگویی به خلفا، پیروی راستین علی مرتضی است و آیا درست است که حب علیس را به بغض سایر خلفا معنا کرد و محبت به علیس را در دشنام‌گویی به بزرگان صحابه، نشان داد؟

1. در یکی از شروح نهج‌البلاغه آمده است: «زمانی که عثمان در خانه‌‌ی خودش، به محاصره درآمد، علی با دست و زبانش به دفاع از عثمان پرداخت.»[[28]](#footnote-28)
2. در نهج‌البلاغه در تعریف از اصحاب و یاران رسول‌خدا ج چنین آمده است: (لقد رأيت أصحاب محمد صلى الله عليه و آله و سلم فما أرى أحدا يشبههم منكم لقد كانوا يصبحون شعثاً غبراً و قد باتوا سجداً و قياماً يراوحون بين جباههم و خدودهم يقفون على مثل الجمر من ذكر معادهم كأن بين أعينهم ركب المعزى من طول سجودهم، إذا ذكر الله همرت أعينهم حتى ابتلت جيوبهم و مادوا كما يميد الشجر يوم الريح العاصف خوفا من العقاب ورجاءا للثواب)[[29]](#footnote-29) ترجمه: «من، اصحاب محمد ج را دیدم؛ اما هیچ یک از شما را ندیدم که همانندی و شباهتی به آنان داشته باشد؛ آن‌ها، شب‌ها را در حالی به صبح می‌رساندند که [از عبادت شب] موهایی ژولیده و چهره‌هایی غبارآلود داشتند و شب را تا به صبح در سجده و قیام می‌گذراندند؛ میان پیشانی و گونه‌های خود را در پیش‌گاه خدا، بر خاک می‌ساییدند و از یادآوری بازگشتشان به‌سوی خدا، طوری دگرگون می‌شدند که گویا بر روی آتش ایستاده‌اند و میان چشمان‌شان (پیشانی‌شان) از کثرت و طول سجده، همانند زانوی بز، پینه بسته بود؛ هرگاه نام و یاد خدا به میان می‌آمد، چنان اشک می‌ریختند که گریبان‌هایشان، تر می‌شد و از بیم گرفت الهی و از امید به پاداش پروردگار، به‌سان درخت به هنگام وزش باد تند، می‌لرزیدند.»
3. یاران رسول‌خدا ج از زبان علیس، این‌چنین تعریف شده‌اند: (أين القوم الذين دعوا إلى الإسلام فقبلوه وقرؤوا القرآن فأحكموه و هيجوا إلى القتال فَوَلِهُوا وَلَهَ اللقاح إلى أولادها، و سلبوا السيوف أغمادها و أخذوا بأطراف الأرض زحفاً زحفاً و صفاً صفاً، بعض هلك و بعض نجا، لا يبشرون بالأحياء و لا يعزون بالموتى، مر العيون من البكاء خمص البطون من الصيام، ذبل الشفاه من الدعاء، صفر الألوان من السهر، على وجوههم غبرة الخاشعين، أولئك أخواني الذاهبون، فحق لـنا أن نظمأ إليهم ونعض الأيدي على فراقهم)[[30]](#footnote-30) یعنی: «کجایند کسانی که به اسلام فرا خوانده شدند و پذیرفتند؛ قرآن خواندند و آن را اجرا کردند و هنگامی که به جهاد، فرا خوانده شدند، همانند شتری که به سوی بچه‌هایش می‌شتابد، با عشق تمام شمشیرها از نیام کشیدند و گرداگرد زمین را گروه‌گروه و دسته‌دسته، فتح کردند؛ برخی شهید شدند و بعضی هم نجات یافتند؛ آنان، هرگز از زندگان (و زنده ماندن در میدان جهاد) شادمان نمی‌گشتند و در مرگ شهدا، تعزیت نمی‌گفتند؛ چشم‌هایشان، با گریه‌های طولانی از ترس خدا، فروهشته و ناراحت شده و شکم‌هایشان، از روزه‌داری لاغر گشته بود؛ لب‌هایشان، از فراوانی دعا، خشکیده و چهره‌هایشان از شب‌زنده‌داری، زرد گشته و بر آن، غبار و نمای خاشعان، نشسته بود. آن‌ها، برادران من بودند که رفتند؛ زیبنده است که ما، تشنه‌ی اعمال و محبت آنان، باشیم و از اندوه فراقشان، دست حسرت بگزیم.»
4. نهج‌البلاغه، آکنده از روایاتی‌ است که از دشنام‌گویی به صحابه و نیز تکفیر و تفسیق آنان، برحذر می‌دارد؛ حتی از ناسزاگویی به کسانی که در جنگ صفین بودند نیز منع می‌کند. در نهج‌البلاغه عنوانی با این موضوع، باب شده است: (و من كلام له عليه السلام و قد سمع قوما من أصحابه يسبون أهل الشام أيام حربهم في صفين) یعنی: از سخنان امام علی÷ است که چون گروهی از یارانش را دید که در جنگ صفین، شامیان را دشنام می‌دهند، فرمود: (إني أكره لكم أن تكونوا سبابين و لكنكم لو وصفتم أعمالهم و ذكرتم حالهم، كان أصوب في القول و أبلغ في العذر و قلتم مكان سبكم إياهم: (اللهم احقن دماءنا ودماءهم وأصلح ذات بينا و بينهم و اهدهم من ضلالتهم حتى يعرف الحق من جهله و يرعوي عن الغي والعدوان من لهج به)[[31]](#footnote-31) ترجمه: «من، ناپسند می‌دانم که شما، دشنام‌دهنده باشید؛ اگر شما، کردارشان را توصیف می‌کردید و یا حالاتشان را بازگو می‌نمودید، در پهنه‌ی گفتار، شایسته‌تر و در عذر و بهانه، رساتر بود؛ همچنین بود اگر به جای دشنام‌گویی به ایشان، می‌گفتید: خدایا! خون ما و ایشان را محفوظ بدار و میان ما و آنان، اصلاح فرما و آنان را از کج‌روی، به راه راست هدایت نما تا بی‌خبرانِ از حق، حق را بشناسند و آنان که با حق می‌ستیزند، از سرکشی و ستیزه‌گری بازآیند.»
5. در نهج‌البلاغه در باب نامه‌های امام به شهرهای دور برای بیان ماجرای جنگ صفین، چنین آمده است: (و كان بدء أمرنا أنا التقينا و القوم من أهل الشام و الظاهر أن ربنا واحد و دعوتنا في الإسلام واحدة و لا نستزيدهم في الإيمان بالله و التصديق برسوله و لا يستزيدوننا و الأمر واحد إلا ما اختلفنا فيه من دم عثمان و نحن منه براء)[[32]](#footnote-32) یعنی: «آغاز کار میان ما و شامیان چنین بود که ما و گروهی از ایشان، با هم روبرو شدیم؛ روشن است که پروردگار ما، یکی است؛ پیامبرمان، یکی است و ادعای ما در اسلام و مسلمانی، یکی است؛ ما، در ایمان به خدا و تصدیق پیامبرش، خود را برتر از آنان نمی‌دانیم و آنان نیز در این امر، خود را از ما برتر نمی‌دانند و اسلام و مسلمانی ما، یکی است و تنها اختلافی که با هم داشتیم، بر سر خون‌خواهی عثمان بود و ما، از ریختن خون عثمان بدور هستیم.» در ادامه‌ی این نامه، چگونگی اختلاف امام علی و معاویهش نیز شرح داده شده است. در متن نامه، تصریح می‌شود که: «ما، به آنان گفتیم: بیایید با خاموش کردن آتش جنگ و آرام کردن مردم، چاره‌سازی کنیم تا کار مسلمانان، استوار شود و بدین‌سان متحد و یک‌پارچه گردند و ما، برای اجرای عدالت (و مجازات قاتلان عثمان مظلوم) و قرار دادن حق بر جایش، نیرو یابیم. البته شامیان بر این باور بودند که: باید بی‌درنگ و بدون فاصله، چاره‌سازی کنیم و این‌چنین پیشنهاد ما را نپذیرفتند و جنگ درگرفت، ادامه یافت و آتش آن، زبانه کشید.»

علیس، هیچ یک از کسانی را که با او جنگیدند –حتی خوارج!- را کافر ندانست؛ از آنان غنیمت نگرفت و فرزندانشان را به اسارت و غلامی در نیاورد و اصلاً درباره‌ی آن‌ها چنین حکم نکرد که آنان، مرتد و ازدین‌برگشته هستند. بلکه همواره می‌کوشید تا از طلحه و زبیرش و دیگر کسانی که نه از روی خیره‌سری، بلکه به‌خاطر اجتهاد و یا برداشت شخصی، با او درگیر شدند، خشنودی بطلبد. علی مرتضیس طلحه و زبیر و نیز معاویه و هوادارانش را مسلمان می‌دانست؛ از روایات درست، چنین برمی‌آید که جارچی ایشان، در روز جمل، بانگ بر می‌آورد که: (هر یک از نیروهای مخالف که از جنگ گریخته، تعقیب و کشته نشود؛ زخمی و مجروحی که قدرت دفاع ندارد، آسیب نبیند و به قتل نرسد؛ هیچ مالی به غنیمت گرفته نشود.)[[33]](#footnote-33) در نامه‌ی چهاردهم نهج‌البلاغه نیز چنین دستوری از سوی حضرت علی صادر شد. در این نامه افزون بر این آمده است که: «کاری به زنان مخالفان نداشته باشید، هرچند آبروی شما بریزند و به شما و امیرانتان ناسزا بگویند…. زیرا در روزگاری که آنان، مشرک بودند، به ما دستور داده می‌شد که دست از آنان بداریم (تا چه رسد به اکنون که آنان، مسلمان هستند.)» علی مرتضیس همچنین درباره‌ی هواداران معاویهس که در جنگ کشته شدند، فرموده است: (إنهم جميعا مسلمون ليسوا كفارا و لا منافقين)[[34]](#footnote-34) یعنی: «همه‌ی آن‌ها مسلمانند و کافر و منافق نیستند.» این روایت، در کتاب‌های معتبر شیعیان نیز آمده است. به روایتی در این زمینه توجه کنید: (عن جعفر عن أبيه أن عليا – عليه السلام – لم يكن ينسب أحدا من أهل حربه إلى الشرك و لا إلى النفاق و لكنه يقول: هم بغوا علينا)[[35]](#footnote-35) ترجمه: «جعفر از پدرش روایت کند که: علی-÷- به هیچ یک از کسانی که با او جنگیدند، نسبت کفر و نفاق نمی‌داد و بلکه می‌فرمود: آنان، از ما نافرمانی کردند.»

در نهج‌البلاغه ضمن وصف یاران رسول‌خدا، هدف مبارزه با شامیان نیز بیان می‌شود: (و لكنّا إنّما أصبحنا نقاتل إخواننا في الإسلامِ علي ما دخل فيه من الزيغِ و الإعوجاج و الشبهة و التأويل. فإذا طمعنا في خصلةٍ يلمُّ اللّه بها شعثنا و نتداني بها إلي البقية فيما بيننا رغبنا فيها و أمسكنا عما سواها)[[36]](#footnote-36) یعنی: «امروز با پیدایش زنگارها، کجی‌ها و تفسیرها و توجیهات دروغین در دین اسلام، به جنگ با برادران مسلمان خود کشیده شدیم؛ از این‌رو هرگاه احساس کنیم چیزی باعث می‌شود که خداوند، ما را یک‌پارچه بگرداند و نابسامانی ما را رفع نماید و با وجود آن می‌توانیم به هم نزدیک شویم و مانده‌ی پیوندمان را استوار گردانیم، به آن ویژگی، روی می‌آوریم، آن را گرفته و از جدایی و درگیری دست می‌کشیم.»

نکوهش و انزجار علی مرتضی از پیروان دروغینش

علی مرتضیس در بسیاری از موارد به نکوهش و انزجار از کسانی پرداخته که مدعی پیروی از او بودند و در عین حال، از دستوراتش سرپیچی کردند.در نهج‌البلاغه، متون زیادی در این‌باره آمده که بخشی از آن را یادآوری می‌کنیم:

1. (لوددت أن معاوية صارفني بكم صرف الدينار بالدرهم فأخذ مني عشرة منكم و أعطاني رجلا منهم، يا أهل الكوفة منيت منكم بثلاث و اثنتين صمٌ ذوو أسماع و بكم ذوو كلام و عمي ذوو إبصار)[[37]](#footnote-37) یعنی: «به خدا سوگند، دوست دارم معاویه، شما را با نفرات خود، همانند مبادله‌ی درهم و دینار، عوض کند؛ ده نفر از شما را بگیرد و یک نفر از آنان را به من، دهد؛ ای کوفیان! به سه چیز و دو چیز شما گرفتار شده‌ام که شما، کرهایی با گوش شنوا و گنگ‌هایی با زبان گویا و کورانی با چشم بینا هستید….»
2. در نهج‌البلاغه آمده است: (اللهم إني مللتهم و ملوني و سئمتهم و سئمونى فأبدلني بهم خيرا منهم و أبدلهم بي شرا مني...)[[38]](#footnote-38) یعنی: «خدایا! من (از بس که یاران خود را پند دادم،) آنان را خسته کردم و آن‌ها نیز (باید و شاید پندپذیر نبودند و) خسته‌ام کردند و بدین‌سان آن‌ها، از من به ستوه آمدند و من، از آنان، به ستوه آمدم و ملول شدم؛ از این‌رو به جای آنان، افرادی بهتر به من، عنایت کن و به جای من، کسی بدتر، به آنان بده…»
3. در نهج‌البلاغه آمده است که امام علیس، کوفیان را این‌چنین نکوهش کرده است: (يا أشباه الرجال و لا رجال! حلوم الأطفال و عقول ربات الحجال، لوددت أني لم أركم و لم أعرفكم معرفة -والله- جرَّت ندماً و أعقبت سدما. قاتلكم الله لقد ملأتم قلبي قيحا و شحنتم صدري غيظا و جرعتمونى نغب التّهمَام أنفاساً و أفسدتم علي رأيي بالعصيان والخذلان)[[39]](#footnote-39) یعنی: «ای مردنمایان نامرد! ای کودک‌صفتان بی‌خرد و ای کسانی که عقل‌هایتان به عروس‌های حجله‌نشین، می‌ماند! بسیار دوست داشتم که شما را هیچ‌گاه نمی‌دیدم و نمی‌شناختم! به خدا سوگند که آشنایی با شما، به پشیمانی و اندوه، انجامید؛ خدا، شما را بکشد که دلم پرخون و سینه‌ام مالامال خشم و اندوه کردید و کاسه‌های غم و اندوه را جرعه‌جرعه به من نوشاندید و با نافرمانی و بی‌توجهی به من، تدبیرم را به تباهی کشاندید.»

سیرت علی مرتضیس، سرشار از گفته‌ها و کرده‌هایی است که با بسیاری از اقوال و کردار خیلی از مدعیان محبت آن حضرت، در تعارض قرار دارد و بلکه سیرت آن حضرتس نشان انزجار و برائت از چنین مدعیانی است که دم از پیروی از او می‌زنند و در عمل، با او مخالفت می‌کنند. (این موضوع را بنگرید در خطبه‌های: 38، 65، 26، 33، 28، 113، 125، 117، 168 و102)

حذرداشت و زنهار علی مرتضی از غلو

1. در نهج‌البلاغه آمده است که امام علیس پس از وفات رسول‌خداج ایشان را مخاطب قرار داد و فرمود: (لولا أنك أمرت بالصـبر و نهيت عن الجزع لأنفدنا عليك ماء الشؤون)[[40]](#footnote-40) یعنی: «اگر شما، به شکیبایی دستور نمی‌دادید و از بی‌صیری و بی‌تابی، نهی نمی‌کردید، آن‌قدر در غم فراقتان می‌گریستیم که اشک‌هایمان تمام می‌شد و چشم‌هایمان می‌خشکید…»
2. در نهج‌البلاغه از زبان علی مرتضیس آمده است: (من ضرب يده على فخذه عند مصيبتة حبط أجره)[[41]](#footnote-41) یعنی: «هر آن کس که هنگام مصیبت، بر رانش بزند، اجر(ی که در صبر و شکیبایی بر مصیبت در انتظار اوست،) از بین می‌رود.»

در بسیاری از آیات قرآن نیز به اهمیت صبر و شکیابی در رخ‌داد‌های ناگوار و مصیبت‌ها اشاره شده و سنت پیامبر ج و عمل‌کرد صحابهش و از جمله حضرت علیس، بیان‌گر اهمیت این موضوع و نیز چگونگی تحمل مصایب می‌باشد. بررسی علمی و دقیق این موضوع، پژوهشی جداگانه می‌طلبد و ما، در این‌جا تنها به طرح این پرسش بسنده می‌کنیم که: آیا آنچه برخی از شیعیان، در عزاداری‌ها انجام انجام می‌دهند، از نگاه امامان شیعه نیز مشروعیت داشته است؟

1. در نهج‌البلاغه، فرموده‌‌ی علی مرتضیس نقل شده است که: (و سيهلك في صنفان: محب مفرط يذهب به الحب إلى غير الحق و مبغض مفرط يذهب به البغض إلى غير الحق و خير الناس في حالا النمط الأوسط فالزموه و الزموا السواد الأعظم بأن يد الله على الجماعة و إياكم و الفرقة)[[42]](#footnote-42) یعنی: «دو گروه، نسبت به من هلاک می‌شوند: دوستی که در محبت من، زیاده‌روی کند و به باطل کشانده شود و دشمنی که در کینه‌توزی با من، افراط نماید و به غیرحق، درآید. بهترین مردم، نسبت به من گروه معتدل و میانه‌رو هستند؛ تأکید می‌کنم که از این گروه باشید و همراهی با گروه بزرگ امت اسلامی را بر خود لازم بگیرید که دست خدا با جماعت است و از تفرقه و جدایی از گروه بزرگ مسلمانان بپرهیزید.»
2. در نهج‌البلاغه، گفتاری از امیرالمؤمنینس نقل شده که در موضوع عصمت امامان،در خور بازنگری و کنکاش است: (لا تخالطوني بالمصانعة و لاتظنوا بي استثقالا في حق قيل لي و لا التماس إعظام النفس بأنه من استثقل الحق أن يقال له أو العدل أن يعرض عليه كان العمل بهما أثقل عليه؛ فلا تكفوا عن مقالة بحق أو مشورة بعدل فإني لست في نفسي بفوق أن أخطئ ولا آمن ذلك من فعلي)**[[43]](#footnote-43)** [نهج البلاغه، شرح محمد عبده، 2/578 چاپ مؤسسه‌ی المعارف بیروت] یعنی: «با من با تملق و ظاهرسازی رفتار نکنید و گمان نبرید که اگر به من، سخن یا پیشنهاد حقی گفته شود، بر من سنگین تمام می‌گردد و مپندارید که من، در پی بزرگ‌داشت خویشم؛ زیرا کسی که شنیدن گفتار حق یا پیشنهاد عدالت، بر او مشکل و گران باشد، عمل کردن به حق و عدالت نیز برایش دشوارتر خواهد بود. پس از گفتن حق یا پیشنهاد عدالت، خودداری نکنید که من، خود را فراتر از این‌ نمی‌دانم که اشتباه کنم و یا از آن ایمن باشم.» در نهج‌البلاغه نامه‌ی امامس به فرزندش حسنس نیز این‌چنین آمده است: (فإن أشكل عليك من ذلك فاحمله على جهالتك به فإنك أول ما خلقت جاهلا ثم علمت و ما أكثر ما تجهل من الأمر و يتحير فيه رأيك و يضل فيه بصرك ثم تبصره بعد ذلك)[[44]](#footnote-44) یعنی: «اگر چیزی بر تو، دشوار و پیچیده شد،آن را از ناآگاهی خود بدان؛ زیرا تو، ابتدا ناآگاه آفریده شدی و سپس چیزهایی، آموختی؛ چه بسیار است اموری که تو، نمی‌دانی و اندیشه‌ات، درباره‌اش سرگردان و حیران می‌گردد و نگاهت در آن، ره گم می‌کند و سپس به شناخت آن، راه‌می‌یابی.»

نیز در نهج‌البلاغه دعایی از زبان علی مرتضیس نقل شده که با خدایش، بدین‌سان راز و نیاز فرمود: (اللهم اغفر لي ما أنت أعلم به مني فإن عدت فعد علي بالمغفرة؛ اللهم اغفر لي ما وأيت من نفسي و لم تجد له وفاء عندي، اللهم اغفر لي ما تقربت به إليك بلساني ثم خالفه قلبي؛ اللهم اغفر لي رمزات الألحاظ و سقطات الألفاظ و سهوات الجنان و هفوات اللسان)[[45]](#footnote-45) یعنی: «خدایا! مرا بیامرز در آنچه که تو، از من به آن داناتری و اگر دیگر بار به آن عمل بازگشتم و چنان کاری کردم، باز هم مرا مورد مغفرت قرار بده. خدایا!‌ مرا ببخشای از آن پیمانی که در انجام نیکی از سوی خود بستم و از من،‌ وفای به آن را ندیدی؛ خدایا! مرا ببخشای در آنچه که با زبان به تو نزدیکی جستم و با قلب، آن را همراهی نکردم. خدایا! مرا مورد مغفرت خود قرار بده در نگاه‌های اشارت‌آمیز، سخنان بیهوده، خواسته‌های ناروای دل و لغزش‌های زبان.»

به‌هر حال، این علی مرتضیس است که این‌چنین دست به آستان الهی برمی‌دارد و طلب آمرزش می‌کند. جای سؤال است که آیا آنچه از گفتار امام علیس و نیز وصیتش به حسن مجتبیس و راز و نیازش با خدا آوردیم، منافی عصمت است؟

عصمت امامان از دیدگاه شیعه، بدین قرار است:

علامه مجلسی، یکی از بزرگ‌ترین استادان شیعه و پدید‌آورنده‌ی بحار الانوار می‌گوید: «بدان که امامیه، بر عصمت ائمه-علیهم‌السلام- از تمام گناهان اعم از کوچک و بزرگ، اجماع کرده‌اند؛ از این‌رو از امامان هیچ گناهی نه عمداً و نه از روی فراموشی و نیز نه به‌خاطر اشتباه در تأویل، صورت نمی‌گیرد.»[[46]](#footnote-46) مقایسه‌ی درستی این پندار با دعای علی مرتضی را به شما وا می‌گذاریم.

1. در نهج‌البلاغه آمده است که علی مرتضی**س** فرمود: (أوصيكم بتقوى الله الذي ألبسكم الرياش و أسبغ عليكم المعاش؛ فلو أن أحدا يجد إلى البقاء سُلًّمَا أو لدفع الموت سبيلاً لكان ذلك سليمان بن داود)[[47]](#footnote-47) یعنی: «ای بندگان خدا! شما را به پرهیزکاری از خدا سفارش می‌کنم که جامه‌های گران‌بها بر شما پوشانید و اسباب زندگانی شما را فراهم نمود. اگر کسی بود که بتواند راهی برای زندگانی جاودانه و همیشگی یا رهایی از مرگ، بیابد، قطعاً آن شخص، سلیمان بن داوود بود.»

این گفتار علیس با آنچه کلینی در اصول کافی، باب کرده، در تعارض قرار دارد؛ کلینی، در اصول کافی بابی با این عنوان گشوده است: [أن الأئمة (ع) يعلمون متى يموتون و أنهم لا يموتون إلا باختيار منهم) یعنی: «ائمه از زمان وفات‌شان، خبر دارند و آنان، جز با اختیار خود نمی‌میرند.» آیا این پندار، با آنچه علی مرتضیس فرمود، در تعارض قرار ندارد که: «اگر کسی بود که بتواند راهی برای زندگانی جاودانه و همیشگی یا رهایی از مرگ، بیابد، قطعاً آن شخص، سلیمان بن داوود بود.»؟!

1. در نهج‌البلاغه آمده است که علی مرتضی درباره‌ی رسول‌خدا **ج** چنین فرمود: (أرسله على حين فترة من الرسل… فقفى به الرسل وختم به الوحي)[[48]](#footnote-48) یعنی: «خداوند، پیامبر را پس از دورانی که دیگر پیامبران نبودند، فرستاد… پس ایشان را پس از سایر پیامبران فرستاد و وحی را با فرستادن رسول‌خدا، ختم فرمود.» این گفتار علی مرتضی**س** را با آنچه در اصول کافی آمده، مقایسه کنید: (إن الحسن العباس المعروفي كتب إلى الرضا(ع): جعلت فداك أخبرني ما الفرق بين الرسول و النبي و الإمام؟ قال فكتب أو قال: [الفرق بين الرسول و النبي و ا لإمام: أن الرسول الذي ينزل عليه جبرائيل فيراه و يسمع كلامه و ينزل عليه الوحى و ربما رأى في منامه نحو رؤيا ابراهيم(ع) و النبي ربما سمع الكلام و ربما رأى الشخص و لم يسمع و الإمام هو الذي يسمع الكلام و لا يرى الشخص])[[49]](#footnote-49) یعنی: «شخصی به نام حسن عباس، نامه‌ای به امام رضا نوشت که: فدایت شوم؛ چه تفاوتی میان رسول، نبی و امام است؟ امام رضا/ در پاسخ چنین نوشت یا چنین فرمود که: (تفاوت میان رسول، نبی و امام، از این قرار است: رسول، کسی است که جبرئیل، بر او نازل می‌شود و او نیز جبرئیل را می‌بیند، سخنش را می‌شنود و بر او وحی می‌شود و گاهی در خوابش، همانند خواب ابراهیم÷ را می‌بیند. نبی، گاهی سخن وحی را می‌شنود و گاهی شخص (وحی‌کننده) را می‌بیند و سخنی نمی‌شنود. امام، کسی است که سخن (وحی) را می‌شنود و کسی را نمی‌بیند.)»

در بحارالانوار نیز نوزده روایت آمده که خداوند متعال، با علیس سخن گفته و جبرئیل نیز بر علی مرتضیس، چیزهایی دیکته کرده است.[[50]](#footnote-50)

برخی از روایات شیعی، گونه‌های مختلف وحی بر امامان را بیان نموده است؛ از آن جمله گفتاری است منسوب به امام جعفر صادق/ که: (إن منا لمن ينكت في أذنه و إن منا لمن يؤتى في منامه و إن منا لمن يسمع صوت السلسلة تقع على الطشت (كذا) و إن منا لمن يأتيه صورة أعظم من جبرائيل وميكائيل)[[51]](#footnote-51) یعنی: «برخی از ما امامان چنانند که در گوش‌شان چیزی (به عنوان وحی) گفته می‌شود؛ به برخی نیز در خواب چیزی به عنوان وحی داده می‌شود؛ بعضی هم صدایی چون صدای زنجیر می‌شنوند که در تَشت می‌افتد و برای وحی بر عده‌ای از ما، شکلی بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل، دیده می‌شود.»

بسیاری از روایات مذکور، جایگاه امامان را فراتر از انبیا و پیامبران قرار داده‌اند؛ به‌گونه‌ای که امامان، در هیچ حالتی نیازمند این نیستند که وحی بر آنان، نازل شود؛ بلکه هر زمان که خودشان تصمیم بگیرند، بر آنان وحی می‌شود. در اصول کافی، این موضوع، باب شده است که: (باب أن الأئمة عليهم السلام إذا شاؤوا أن يعلموا علموا)[[52]](#footnote-52) یعنی: «در بیان اینکه ائمه –†- هر آن زمان که بخواهند، چیزی بدانند، از آن باخبر می‌شوند.» از این‌رو گویا نزول وحی بر ائمه، بنا بر خواست الهی نیست؛ بلکه به اراده و خواست امام بستگی دارد. بر خلاف پیامبران که نزول وحی بر آنان، به دست و ارداه‌ی خودشان نبود. افزون بر این، امامان، از دیدگاه شیعیان، توان رفتن به عرش را در هر شب جمعه دارا هستند؛ طوری که آن‌جا می‌روند و هر آنچه از علوم و اسرار الهی را که بخواهند، فرا می‌گیرند. به روایتی که در این زمینه به ابوعبداللهس نسبت داده شده، توجه نمایید: (إذا كان ليلة الجمعة وافى رسول الله – صلى الله عليه وآله – العرش و وافى الأئمة – عليهم السلام – معه و وافينا معهم؛ فلا ترد أرواحنا إلى أبداننا إلا بعلم مستفاد و لولا ذلك لأنفدنا)[[53]](#footnote-53) یعنی: ابوعبدالله فرموده است: «هرگاه شب جمعه می‌شود، رسول‌خدا-ص به عرش می‌روند و ائمه-†- نیز با او می‌روند و ما هم آنان را همراهی می‌کنیم؛ ارواح ما به بدن‌هایمان وارد نمی‌شوند جز با علوم کسب‌شده و اگر چنین نبود، نیست می‌شدیم.»

کلینی در اصول کافی، چندین باب گشوده است؛ از جمله: (أن الأئمة – عليهم السلام – ولاة أمر الله وخزنة علمه)[[54]](#footnote-54) یعنی: «امامان، والیان امور الهی و خزانه‌داران دانش اویند.» در این باب، شش روایت آمده است.. (أن الأئمة ورثوا علم النبي و جميع الأنبياء والأوصياء الذين من قبلهم)[[55]](#footnote-55) یعنی: «امامان، وارثان علوم پیامبر خاتم و تمام انبیا و نیز اوصیا و برگزیدگان امت‌های گذشته هستند.» در این باب هفت روایت، آمده است.. (أن الأئمة يعلمون جميع العلوم التى خرجت إلى الملائكة والأنبياء والرسل – عليهم السلام)[[56]](#footnote-56) یعنی: «امامان، تمام علومی را که از فرشتگان، انبیا و فرستادگان الهی، بیرون شده، می‌دانند.» در این باب، چهار روایت آمده است.

در کتب و منابع معتبر شیعه، به این نکته تصریح شده است که: رسول‌خدا ج در طول حیات خود، علوم و اسراری به علیس آموزش داده‌اند که کسی جز او از آن، اطلاع ندارد. در این پهنه، به حدی مبالغه شده که با سنجه‌های عقلانی و نیز باورهای سنی‌ها در تعارض قرار گرفته است. در یکی از این روایت‌ها آمده است که علیس حتی پس از وفات پیامبرج نیز به فراگیری دانش آن‌حضرت از دهان ایشان پرداخته است!! چنآنچه علامه مجلسی، بابی در این باره گشوده با این عنوان: (باب ما علمه رسول الله صلى الله عليه وآله عند وفاته وبعده)[[57]](#footnote-57) در این باب، روایتی از علی مرتضیس آمده است که: (أوصاني النبى صلى الله عليه وآله فقال: إذا أنا مِتُّ فغسلني بست قرب من بئر غرس فإذا فرغت من غسلي فأدرجني في أكفانى، ثم ضع فاك على فمي، قال ففعلت و أنبأني بما هو كائن إلى يوم القيامة)[[58]](#footnote-58)یعنی: «پیامبر مرا سفارش کردند و به من گفتند: هرگاه وفات نمودم، مرا با شش مشک از آب چاه غرس، غسل بده و چون از غسل من، فارغ شدی، مرا در کفن‌هایم بپیچ و سپس دهانت را بر دهانم بگذار؛ این کار را کردم و ایشان مرا از آنچه که تا روز قیامت به وجود خواهد آمد، باخبر ساختند.» در روایت دوم همین باب آمده است که رسول‌خدا به من فرمودند: (يا علي إذا أنا مت فاغسلني و كفني ثم اقعدني و سائلني واكتب)[[59]](#footnote-59) یعنی: «ای علی! هرگاه وفات نمودم، مرا غسل بده، کفنم کن و سپس مرا بنشان و از من، بپرس و بنویس.»

دیگر روایاتی که در این‌ باب آمده، به همین شکل می‌باشد. حتی از این‌رو گفته‌اند: هرگاه علیس، از رخ‌دادی خبر می‌داد، می‌گفت: «این، همان چیزی است که پیامبر پس از وفاتش، به من خبر داده است.»[[60]](#footnote-60)

پی‌گفتار

زمانی که نگارش کتاب‌چه‌ی پیش رویتان، رو به پایان بود، رسانه‌ها از انتشار مطالبی اهانت‌آمیز به رسول‌خدا ج در مطبوعات اروپایی خبر دادند و غمی دیگر بر غم‌‌خوارگی‌های امت بیدار اسلامی افزودند. انتشار این خبر، مرا در تردید انداخت که آیا این‌کار را به اتمام برسانم و یا نه؟ چراکه با خود اندیشیدم: شاید اینک باید به‌جای نقد هم‌کیشان خود، کاری بکنیم که امت را در برابر دشمن مشترک بیدار نماید.. اما چون بیش‌تر اندیشیدم، به این نتیجه رسیدم که شاید انجام این پژوهش، کاری در راستای بیدارگری و روشن‌گری باشد؛ چراکه فهم و بینش درست دین، زیرساخت دفاع از دین است و دفاعی که با آگاهی همراه نباشد، هم‌سان احساسی سرد و بی‌اثر است. به‌هر حال امیدوارم تقدیم این پژوهش، آغازی برای یک کار خوب باشد؛ کاری که از یک‌سو به تقریب و تعدیل باورهای افراطی و تفریطی بینجامد و از دیگرسو تلاشی در راستای شناخت درست باورها و آموزه‌های دینی قرار بگیرد. خدا می‌داند که تمام کوشش ما بر این بوده که جنبه‌ی تحقیقی و پژوهشی را بر ساختار این رساله، حاکم کنیم و از غرض‌ورزی دوری نماییم. از این‌رو از هر نقد عالمانه‌ای استقبال می‌کنیم و از هر بسته‌نگری و جمودی بیزاریم.

**سبحانك اللهم و بحمدك أشهد أن لا إله إلا أنت أستغفرك و أتوب إليك**

1. روایت بخاری، حدیث شماره‌ی(6357). [↑](#footnote-ref-1)
2. الروضة البهیة شرح اللمعة الدمشقیه، ج3/ ص62 [↑](#footnote-ref-2)
3. اصول کافی، از محمد بن یعقوب کلینی، ج1 ص 12. [↑](#footnote-ref-3)
4. مستدرک الوسائل ج1 ص81. [↑](#footnote-ref-4)
5. هادی بن عباس کاشف الغطاء، در سال‌های1289 تا1361هـ .ق زیسته است. [↑](#footnote-ref-5)
6. ر.ک: مقدمه‌ی مستدرک نهج البلاغه، ص5. [↑](#footnote-ref-6)
7. مستدرک نهج البلاغه، هادی کاشف‌الغطا، ص191. [↑](#footnote-ref-7)
8. مختصر تحفه اثنی عشریه، نوشته‌ی عبدالعزیر دهلوی، ص58. [↑](#footnote-ref-8)
9. منبع و مرجع اصلی ما در این پژوهش، نهج‌البلاغه به‌شرح: محمد عبده بوده است؛ علامه کاشف‌الغطا، شرح‌نگاری محمد عبده بر نهج‌البلاغه را نشانی از اهمیت نهج‌البلاغه، قلمداد کرده و گفته است: «از برجسته‌ترین شارحان نهج‌البلاغه، علامه محمد عبده می‌باشد که در قالب جملاتی کوتاه به شرح نهج‌البلاغه پرداخته است.» نگا: مستدرک نهج‌البلاغه، از هادی کاشف‌الغطا، ص192. [↑](#footnote-ref-9)
10. نهج البلاغة، خطبه‌ی 92، ص178،179 شرح محمد عبده، انتشارات دار الأندلس. [↑](#footnote-ref-10)
11. اصول کافی، از محمد بن یعقوب کلینی، ج1، ص 278 . [↑](#footnote-ref-11)
12. نهج البلاغه، ص 397، شرح محمد عبده. [↑](#footnote-ref-12)
13. محمد بن علی قمی، از علمای به‌نام شیعه که در قم زاده شد و در ری درگذشت؛ کتاب‌های زیادی دارد؛ از جمله: کتاب (من لایحضره الفقیه) که یکی از بزرگ‌ترین کتاب‌های شیعیان در موضوع علم حدیث است. [↑](#footnote-ref-13)
14. الاعتقادات از قمی، ص111. [↑](#footnote-ref-14)
15. تلخیص الشافی، 4/131؛ بحار الانوار 8/368. [↑](#footnote-ref-15)
16. نهج البلاغة شرح محمد عبده ص 430. [↑](#footnote-ref-16)
17. نهج البلاغة، ص81، خطبه‌ی 37/ چاپ بیروت به‌تحقیق: صبحی الصالح؛ نهج البلاغة، شرح محمد عبده، ص 95-96. [↑](#footnote-ref-17)
18. منار الهدى، نوشته‌ی علی بحرانی، ص373؛ هم‌چنین نگا: ناسخ التواریخ، ج3، ص532. [↑](#footnote-ref-18)
19. تاریخ طبری (4/64) [↑](#footnote-ref-19)
20. این موضوع را بنگرید در: شرح نهج‌البلاغه، ج 4 ص 228/چاپ تبریز؛ هم‌چنین در کتاب: الشیعة وآل البیت/احسان الهی ظهیر/ص71. [↑](#footnote-ref-20)
21. نهج‌البلاغه، شرح محمد عبده، خطبه‌ی139 [↑](#footnote-ref-21)
22. نهج‌البلاغه، شرح محمد عبده، خطبه‌ی128 [↑](#footnote-ref-22)
23. نهج‌البلاغه، شرح محمد عبده، نامه‌ی6 [↑](#footnote-ref-23)
24. نهج‌البلاغه، شرح محمد عبده، خطبه‌ی220. [↑](#footnote-ref-24)
25. میثم بن علی البحرانی(کمال الدین) یکی از شیوخ امامیة و از بحرین بوده است؛ وی، در سال 679 در بحرین درگذشت. شرحی بر نهج‌البلاغه نیز دارد. نگا: (معجم المؤلفین :13/55). [↑](#footnote-ref-25)
26. نهج‌البلاغه، به‌شرح میثم بحرانی، ج4، ص98 [↑](#footnote-ref-26)
27. نهج‌البلاغه، شرح محمد عبده، خطبه‌ی158 [↑](#footnote-ref-27)
28. نهج البلاغة به‌شرح بحرانی، ج4/ص354. [↑](#footnote-ref-28)
29. نهج‌البلاغه، شرح محمد عبده، خطبه‌ی92 [↑](#footnote-ref-29)
30. نهج‌البلاغه، شرح محمد عبده، خطبه‌ی115 [↑](#footnote-ref-30)
31. نهج‌البلاغه، شرح محمد عبده، خطبه‌ی199 [↑](#footnote-ref-31)
32. نهج‌البلاغه، شرح محمد عبده، نامه‌ی58. [↑](#footnote-ref-32)
33. 33مذهب الشیعة، نوشته‌ی دکتر ناصر القفاری. [↑](#footnote-ref-33)
34. منهاج السنة 4/ 181. [↑](#footnote-ref-34)
35. قرب الإسناد، ص62؛ وسائل الشیعة11/62. [↑](#footnote-ref-35)
36. نهج‌البلاغه، شرح محمد عبده، خطبه‌ی116 [↑](#footnote-ref-36)
37. نهج‌البلاغه، شرح محمد عبده، خطبه‌ی92 [↑](#footnote-ref-37)
38. نهج‌البلاغه، شرح محمد عبده، خطبه‌ی24 [↑](#footnote-ref-38)
39. نهج‌البلاغه، شرح محمد عبده، خطبه‌ی26 [↑](#footnote-ref-39)
40. نهج‌البلاغه، شرح محمد عبده، خطبه‌ی227. [↑](#footnote-ref-40)
41. نهج البلاغة، شرح ابن‌ابی‌الحدید، ج18/ص342. [↑](#footnote-ref-41)
42. نهج البلاغة، شرح محمد عبده، خطبه‌‌ی128؛ شرح ابن‌ابی‌الحدید، ج8/ص112. [↑](#footnote-ref-42)
43. نهج البلاغه شرح محمد عبده، خطبه‌ی 209؛ شرح ابن‌ابی‌الحدید ج11/ص102. [↑](#footnote-ref-43)
44. نهج‌البلاغه، شرح محمد عبده، نامه‌ی31. [↑](#footnote-ref-44)
45. نهج البلاغه شرح محمد عبده، خطبه‌ی74 [↑](#footnote-ref-45)
46. بحار الانوار 25/ 209. [↑](#footnote-ref-46)
47. نهج البلاغه شرح محمد عبده، خطبه‌ی175 [↑](#footnote-ref-47)
48. نهج البلاغه شرح محمد عبده، خطبه‌ی127 [↑](#footnote-ref-48)
49. اصول کافی ج1/ ص 176. [↑](#footnote-ref-49)
50. رجوع کنید به: بحار الانوار 39/151-157. [↑](#footnote-ref-50)
51. بحار الانوار 26/358؛ بصائر الدرجات ص63. [↑](#footnote-ref-51)
52. أصول الکافی 1/258. [↑](#footnote-ref-52)
53. أصول الکافی 1/254 ، بحار الأنوار26/88 - 89 ، بصالر الدرجات ص36 . [↑](#footnote-ref-53)
54. أصول الکافی 1/192-193. [↑](#footnote-ref-54)
55. مرجع سابق 1/223-226. [↑](#footnote-ref-55)
56. مرجع سابق 255- 256. [↑](#footnote-ref-56)
57. بحار الانوار 40/213- 218. [↑](#footnote-ref-57)
58. بحار الأنوار 213/40 ، بصائر الدرجات ص80. [↑](#footnote-ref-58)
59. مرجع سابق. [↑](#footnote-ref-59)
60. ر.ک: بحار الأنوار 40/215. [↑](#footnote-ref-60)